

کمونیسم و سندیکالیسم^۱

مسئله اتحادیه کارگری یکی از مهمترین مسایل جنبش کارگری و، در نتیجه، از جمله مسایل مهم مربوط به "اپوزیسیون"^۲ در درون جنبش است. "اپوزیسیون"، بدون داشتن موضعی روشن و دقیق در مورد مسئله اتحادیه کارگری، قادر نخواهد بود تأثیری واقعی بر طبقه کارگر بگذارد. بدین دلیل لازم می‌دانم که در اینجا چند ملاحظه مربوط به این مسئله را، برای بحث، مطرح کنم.

حزب و اتحادیه های کارگری

۱- از آنجا که حزب کمونیست حکم اسلحه اصلی عمل پرولتاریا را داشته و سازمان رزمی پیشاهنگ آن بشمار می‌رود، لازم است که خود را بدون استثناء در همه حوزه های مبارزه، و در نتیجه در میدان مبارزات مربوط به اتحادیه کارگری، به رهبری طبقه کارگر ارتقاء دهد.

۲- لذا کسانی که، بر اساس اصول، با خودمختاری اتحادیه کارگری، به عنوان جانشینی رهبری حزب کمونیست مخالفت می‌کنند، در واقع - خواسته و ناخواسته - با

^۱ - مقاله "کمونیسم و سندیکالیسم" توسط لئون تروتسکی در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۹ به رشته تحریر در آمد. این مقاله بر خوردی است به انحرافات در درون جنبش کارگری در فرانسه.

^۲ - "اپوزیسیون"، جناحی است که درون حزب کمونیست شوروی (و سایر احزاب کمونیست) به دور انتقادات تروتسکی از رهبری استالین شکل گرفت.

طرز فکری مبارزه می کنند که یا می خواهند عقب افتاده ترین بخش پرولتاریا را جانشین پيشاهنگ طبقه کارگر سازند، و یا مبارزه برای رسیدن به خواست های کوچک را جانشین مبارزه برای آزادی کامل کارگران نمایند، و یا رفرمیسم (اصلاح طلبی) را جانشین کمونیسم کنند، و یا فرصت طلبی را به جای مارکسیسم انقلابی بنشانند.

سندیکالیزم انقلابی و کمونیسم

۳- سندیکالیزم پیش از جنگ در فرانسه، در دوره رشد و گسترش خود، زمانی که برای خود مختاری اتحادیه های کارگری مبارزه می کرد، در واقع در حال مبارزه برای استقلال آنان از حکومت بورژوازی و احزاب آن بود که سوسیالیزم اصلاح طلب پارلمانی نیز در بین آنها حضور داشت. در نتیجه این مبارزه علیه فرصت طلبی، و در راستای انقلابی، صورت می گرفت.

در این زمان، سندیکالیزم انقلابی دست اندرکار بت سازی تفکر استقلال سازمان های توده ای نبود بلکه، برعکس، می کوشید تا نقش رهبری کننده اقلیت انقلابی را در رابطه با سازمان های توده ای (که، آینه وار، منعکس کننده تصویر طبقه کارگر با همه تضادها، عقب ماندگی ها و ضعف هایش بودند) درک و اهمیت آن را تبلیغ کند.

۴- نظریه "اقلیت فعال"، در جوهر خود، نظریه ناقصی در باره حزب پرولتاریایی بود و سندیکالیزم انقلابی، در کلیه عملیات خود، نطفه یک حزب انقلابی، به عنوان حزبی ضد فرصت طلبی، بشمار می رفت. چنین شکلی از سندیکالیزم انقلابی را می توان در واقع طرح اولیه و درخشان کمونیسم انقلابی دانست.

۵- ضعف آنارکو-سندیکالیزم، حتی در دوران کلاسیک خود، عبارت بود از: نداشتن شالوده نظری درست و، در نتیجه، وجود درک غلطی از ماهیت دولت و نقش آن در مبارزات طبقاتی؛ و نیز تصویری نادرست و بالنتیجه ناقص، یا گسترش نیافته،

از نقش اقلیتی انقلابی- که همان حزب باشد. اشتباهات تاکتیکی گوناگونی، هم چون بت سازی از اعتصاب عمومی، نادیده گرفتن رابطه قیام با تسخیر قدرت، و نظائر اینها، همه از همین ضعف ریشه می گیرند.

۶- پس از جنگ، سندیکالیزم فرانسوی از یکسو اثبات نادرستی و، از سوی دیگر، رشد صحیح و تکامل خویش را در کمونیزم یافت. در نتیجه اکنون تلاش برای احیاء سندیکالیزم انقلابی کاری جز کوشش برای تکرار تاریخ نیست و این کار برای جنبش کارگری جز نتایجی ارتجاعی ببار نخواهد آورد.

مدافعان قلابی^۳ سندیکالیزم

۷- مدافعان قلابی سندیکالیزم کسانی هستند که (آن هم در حرف) فکر استقلال سازمان اتحادیه های کارگری از بورژوازی و سوسیالیست های اصلاح طلب را به استقلال عام و یا استقلال مطلق از همه احزاب - و از جمله حزب کمونیست- تبدیل می کنند.

هرچند که سندیکالیزم، در دوران گسترشش، خود را پیشاهنگ می دانست و برای بدست آوردن نقش اقلیت پیشاهنگ در میان توده های عقب افتاده مبارزه می کرد، اما، در زمانه ی ما مدافعان قلابی سندیکالیزم به مبارزه علیه همان خواست ها که از جانب پیشاهنگ کمونیستی عرضه می شود برخاسته و در این راستا بیهوده می کوشند تا از پیشرفت نکردگی و تعصبات بخش های عقب مانده تر طبقه کارگر استفاده کنند.

^۳ - EPIGONES، پیروانی هستند که تعالیم رهبر خود را تحریف و فاسد می کنند. تروتسکی در نوشته جات دیگر این اصطلاح در مورد استالینیست ها که ادعا می کردند لنینیست هستند، بکار می برد.

۸- استقلال یافتن از نفوذ بورژوازی نمی تواند وضعیتی منفعل باشد و باید خود را، به صورت عمل سیاسی بیان دارد. به عبارت دیگر باید به مبارزه فعال علیه بورژوازی منتهی شود. چنین مبارزه ای مستلزم ملهم بودن از برنامه مشخصی است که وجود سازمان و تاکتیک های عمل خاصی را ایجاب می کند. در واقع وحدت برنامه، سازمان، و تاکتیک ها بیبا دارنده سازمانی است که حزب نام دارد. در این راستا، استقلال واقعی پرولتاریا از دولت بورژوازی امری ممکن نخواهد بود مگر اینکه پرولتاریا مبارزه خود را تحت رهبری یک حزب انقلابی، و نه یک حزب فرصت طلب، انجام دهد.

۹- مدافعان قلبی سندیکالیزم بر این باورند که اتحادیه های کارگری دارای خودکفایی هستند. این حرف از لحاظ نظری فاقد هرگونه معنایی است اما در عمل معنای آن انحلال پیشاهنگ انقلابی در توده های عقب افتاده، یعنی اتحادیه های کارگری است.

هرچه تعداد توده های گرد آمده در زیر چتر اتحادیه های کارگری بیشتر باشند این اتحادیه ها در انجام مأموریت خود قادرترند. اما، برعکس، یک حزب پرولتاریایی در صورتی شایسته نام خویش است که از لحاظ ایدئولوژیکی همگون بوده و با وحدت عمل و سازمان بصورتی یکپارچه در آمده باشد. قائل بودن به خود کفایی اتحادیه های کارگری، به دلیل حضور "اکثریت" پرولتاریا در آن، چیزی نیست جز باج دادن به پرولتاریا، جز تصویر کردن آن بصورتی جز آنچه که هست یا می تواند در سایه کاپیتالیزم باشد. و این کار از یکسو یعنی توده های کارگر را در غفلت و عقب ماندگی نگاه داشتن و، از سوی دیگر، تخصیص امکانات تنها به پیشاهنگ پرولتاریا، تا از سد مشکلات بگذرد و به ادراک روشنی از وظایف خود در کل، دسترسی پیدا کند.

رهبری حزب استقلال اتحادیه ها را نقض نمی کند

۱۰- کوشش حزب کمونیست برای تأثیرگذاری بر اتحادیه های کارگری به هیچ روی استقلال واقعی و عملی، و نه خودمختاری غیر واقعی سازمان اتحادیه کارگری را مختل یا تضعیف نمیکند. هر عضو اتحادیه کارگری دارای حق رأی است و می تواند براساس آنچه لازم می پندارد رأی دهد و کسانی را که شایسته می داند انتخاب کند. کمونیست ها نیز همچون دیگران دارای همین حق هستند.

در اینجا احراز اکثریت در ارگان های رهبری اتحادیه ها بوسیله کمونیست ها نیز براساس اصول استقلال، به معنی خود گردانی اتحادیه های کارگری، انجام می پذیرد. اما، از سوی دیگر، هیچ اصل اساسنامه ای اتحادیه کارگری نمی تواند مانع از آن شود که حزب کمونیست بخواهد دبیر فدراسیون کارگری را به عضویت کمیته مرکزی خود انتخاب نماید چرا که این مورد کلاً در قلمرو استقلال حزب قرار دارد.

۱۱- آشکار است که کمونیست ها، در اتحادیه های کارگری و جدا از هر مقامی که داشته باشند، پیرو اصول حزب خواهند بود. اما، این امر گردن نهادن آنان به اصول اتحادیه کارگری را نفی نکرده و بلکه پیشاپیش بر قطعیت آن تأکید می کند. به عبارت دیگر، حزب هرگز نحوه عملی را که متضاد با طرز فکر و عقاید اکثریت اعضاء اتحادیه های کارگری است بر آنان تحمیل نمی کند. در موارد کاملاً استثنایی، یعنی هنگامیکه حزب گردن نهادن عضو خود را به تصمیمات/رتجاعی اتحادیه کارگری غیرممکن ببیند، به روشنی نتایج چنین گردن نهادنی را، که عزل شدن از مقامات اتحادیه، اخراج و امثال آن است، به اعضاء خود گوشزد می کند.

"استقلال" یک فرمول حقوقی است و کار با فرمول ها حقوقی پیش نمی رود. مسئله را باید در جوهر آن، یعنی در سطح سیاست گذاری اتحادیه، در نظر گرفت. سیاست درست باید در تضاد و تحالف سیاست غلط باشد.

خصوصیات رهبری حزبی به شرایط ویژه بستگی دارد

۱۲- خصوصیات مربوط به جهت گیری حزب، و روش ها و شکل های عمل آن، می تواند، برحسب وضعیت عمومی یک کشور معین و با یک مرحله خاص از پیشرفت، عمیقاً متفاوت باشد.

در کشورهای سرمایه داری، که حزب کمونیست فاقد وسایل لازم برای اعمال نظر است، بدیهی است که رهبری کار تنها به کمونیست های که در صفوف اعضاء و کارگزاران اتحادیه های کارگری جا دارند، محدود می شود.

اما تعداد کمونیست هایی که در اتحادیه های کارگری دارای مقامات رهبری هستند یکی از وسایل اندازه گیری نقش حزب در اتحادیه محسوب می شود. سنجه مهم تر عبارت است از نسبت تعداد کمونیست های عادی عضو به کل توده گرد آمده در اتحادیه. اما، معیار اصلی چیزی نیست جز تاثیر عمومی حزب بر طبقه کارگر و این تاثیر را می توان از طریق تعداد پخش شده نشریات حزب تعداد شرکت کنندگان در گردهمایی های حزبی، تعداد رأی های ریخته شده به صندوق در هر رأی گیری و، از همه مهمتر، از طریق تعداد زنان و مردان کارگری که به ندای حزب برای شرکت در مبارزه پاسخ فعال می دهند، اندازه گیری کرد.

۱۳- آشکار است که هرچه شرایط انقلابی تر شوند نفوذ حزب کمونیست، هم بطور کلی و هم برای اتحادیه های کارگری، افزایش می یابد.

به مدد همین شرایط می توان اندازه و شکل واقعی - و نه غیر واقعی و خیالی - استقلال اتحادیه های کارگری را درک کرد. در دوران های "آرامش"، یعنی وقتی که رزمی ترین اشکال مبارزه صنفی عبارت است از اعتصابات منفرد با اهداف اقتصادی، نقش مستقیم حزب در اتحادیه کارگری از درجه دوم اهمیت برخوردار می شود. به عنوان یک قاعده کلی می توان گفت که حزب در مورد هر اعتصاب منفردی دست به تصمیم گیری نمی زند. حزب در این موارد، به مدد اطلاعات سیاسی و اقتصادی و نیز ارانه مشورت های خود، به اتحادیه کارگری کمک می کند تا این اتحادیه بتواند میزان

کامیابی هر اعتصابی را ارزیابی نماید. همچنین حزب، از طریق آغالشگری، به اتحادیه کارگری خدمت می کند، به این ترتیب اتحادیه کارگری در اعتصاب در خط مقدم جبهه قرار دارد.

اما وقتی کار به اعتصاب های عمومی می کشد و یا، بالاتر از آن، مبارزه برای تسخیر قدرت آغاز می گردد، این وضعیت به کلی تغییر می کند. در این شرایط، نقش رهبری حزب کلاً صورتی مستقیم، آشکار و بلافاصله به خود می گیرد. در این حالت، اتحادیه های کارگری- و البته آن اتحادیه هایی که به آن سوی سنگر نمی پیوندند- به دستگاه های سازمانی حزب مبدل می شوند و حزب، با حضور تمامیت طبقه کارگر، نقش رهبری انقلاب را عهده دار می شود و تمام مسئولیت را بر عهده می گیرد.

در فاصله بین دوران اعتصابات جزئی اقتصادی و زمان قیام انقلابی طبقه کارگر، انواع ممکن روابط دو سویه بین حزب و اتحادیه های کارگری، و در درجات مختلف رهبری مستقیم و بلافاصله و نظائر آن، جا دارند.

اما در تمام وضعیات، حزب خواستار احراز رهبری واقعی با تکیه بر استقلال واقعی اتحادیه های کارگری است که خود، آشکارا بعنوان سازمان هایی مستقل، تسلیم بلا شرط حزب نیستند.

استقلال سیاسی اتحادیه های کارگری افسانه ای بیش نیست

۱۴- واقعیات نشان می دهند که اتحادیه های "مستقل" از نظر سیاسی در هیچ کجا وجود خارجی ندارند. تجربه و تئوری نشان می دهند که چنین اتحادیه هایی هرگز بوجود نخواهند آمد. در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه های کارگری از طریق ساختار خود مستقیماً وابسته به کارکنان عمومی صنایع و احزاب بورژوازی هستند. در انگلستان، اتحادیه های کارگری که در گذشته پشتیبان لیبرال ها بودند اکنون پایه های مادی حزب کارگر را بوجود می آورند. در آلمان، اتحادیه های کارگری زیر

پرچم سوسیال دموکراسی عمل می‌کنند، در شوروی، رهبری آنها با بلشویک هاست. در فرانسه، یکی از اتحادیه‌ها پیرو سوسیالیست هاست و دیگری از حزب کمونیست تبعیت می‌کند. در فنلاند، اتحادیه‌های کارگری همین‌چندی پیش دستخوش انشقاق شدند، یکی بسوی سوسیال دموکراسی رفت و دیگری به جانب کمونیسم حرکت کرد. این تصویر واقعی در همه جاست.

نظریه پردازان پیرو اتحادیه‌های کارگری "مستقل" هرگز به خود زحمت نداده‌اند که فکر کنند چرا شعارهایشان در هیچ‌جا تحقق نمی‌یابد و، برعکس، وابستگی اتحادیه‌های کارگری به رهبری احزاب، بدون استثناء هر روز آشکارتر از روز پیش می‌شود. اما حقیقت آن است که چنین وضعیتی کاملاً با ویژگی‌های عصر امپریالیسم خوانایی دارد - عصری که حامل همه خصوصیات روابط طبقاتی است و حتی در درون پرولتاریا نیز بر تضاد بین اشرافیت کارگران و افسار استثمار شده آنان تأکید می‌کند.

۱۵ - ... پرولتاریا نباید هرگز چیزی را با چشم بسته بپذیرد و هر سازمان و حزبی را باید بر اساس عمل آن بسنجد. اما کارگران باید به خصوص نسبت به آن دسته از خواستاران رهبری که بطور ناشناس و در پوشش و استتار عمل می‌کنند و می‌کوشند به پرولتاریا بقبولانند که اصلاً نیازی به رهبری ندارد با دیده‌ای سرشار از تردید بنگرد.

آنچه پرولتاریا نیاز دارد رهبری درست است و نه "استقلال"

۱۶ - حق یک حزب سیاسی را برای کوشش در نفوذ کردن در اتحادیه‌های کارگری نمی‌توان منکر شد اما در این راستا سؤال زیر هم مطرح است: سازمان مورد نظر ما به نام چه برنامه و تاکتیک‌هایی مبارزه می‌کند؟...

۱۷ - ایدئولوژی مبتنی بر استقلال اتحادیه‌های کارگری هیچگونه وجه مشترکی با آرمان‌ها و احساسات پرولتاریا، همچون یک طبقه، ندارد. اگر حزب کمونیست بتواند

در کار راهبری خود، سیاستی درست، روشن و مستحکم را در مورد اتحادیه های کارگری تضمین کند آنگاه حتی یک کارگر نیز اندیشه شورش علیه رهبری حزب را در ذهن خود نخواهد پرورید. این نکته را تجربه تاریخی بلشویک ها اثبات کرده است. همین نکته در مورد فرانسه نیز، که در آن کمونیست ها ۱،۲۰۰،۰۰۰ رای در انتخابات بدست می آورند، حالا آنکه "کنفدراسیون عام کارگران متحد" (که سازمان مرکزی اتحادیه های کارگری سرخ است) فقط یک چهارم تا یک سوم آراء را حائز می شود، صادق است. آشکار است که شعاری انتزاعی هم چون استقلال نمی تواند از میان توده ها برخاسته باشد. دیوان سالاری (بورکراسی) اتحادیه کارگری امری علیحده است که نه تنها دیوان سالاری حزبی را رقیبی برای خود می انگارد بلکه حتی می خواهد تا از کنترل پیشاهنگ پرولتاریا نیز مصون بماند. شعار استقلال، بنابر خواستگاه اش، شعاری است دیوان سالارانه و نه طبقاتی.

۱۸- ... این نکته گفتن ندارد که حفظ وحدت اتحادیه های کارگری، چه از دیدگاه وظایف روزمره پرولتاریا و چه از دیدگاه مبارزه حزب کمونیست برای گسترش نفوذش در توده ها، دارای مزایای بسیاری است. اما واقعیات نشان می دهند که با نخستین موفقیت های جناح انقلابی در اتحادیه های کارگری، فرصت طلبان مسیر تفرقه را در پیش گرفته اند. برای آنان روابط صلح آمیز با بورژوازی عزیزتر از وحدت پرولتاریاست. این ماحصل تردید ناپذیر تجربیات پس از جنگ است. برای ما کمونیست ها اثبات این نکته به توده ها که مسئولیت بروز انشقاق در سازمان های اتحادیه های کارگری کلاً بردوش سوسیال دموکراسی است حائز اهمیت بسیار است.

اما از این نکته نمی توان چنین نتیجه گرفته که فرمول تو خالی وحدت در نزد ما با اهمیت تر از وظایف انقلابی طبقه کارگر است.

۱۹- اکنون هشت سالی از دو پاره شدن اتحادیه کارگری در فرانسه می گذرد. در طول این مدت، دو سازمان برآمده از این انشقاق خود را به صورتی قطعی به دو

حزب سیاسی، که بایکدیگر دشمنی مهلک دارند، وابسته کرده اند. در چنین شرایطی، خیال اینکه با موعظه محض می توان وحدت از دست رفته را به جنبش اتحادیه کارگری باز گرداند چیزی جز رویپردازی نیست. اعلام اینکه بدون وحدت دو سازمان اتحادیه کارگری نه تنها انقلاب پرولتاریایی که حتی دست زدن به مبارزه ای جدی نیز ممکن نیست صرفاً به معنای آن است که بگوییم آینده انقلاب در گروی دارودسته فاسد اصلاح طلبان اتحادیه کارگری قرار دارد.

اما واقعیت آن است که آینده انقلاب نه در گروی وحدت دو تشکیلات اتحادیه کارگری که موقوف به وحدت اکثریت طبقه کارگر حول شعارهای انقلابی و روش های مبارزه انقلابی است.

در حال حاضر، وحدت طبقه کارگر تنها به مدد مبارزه علیه سازشکاران طبقاتی (انتلاف طلبان)، که نه تنها در احزاب سیاسی بلکه در اتحادیه های کارگری نیز یافت می شوند، میسر است.

۲۰- ... این نکته را نمی توان نادیده گرفت، و باید آن را بسیار محتمل دانست، که در زمان حدوث انقلاب، پرولتاریای فرانسه ناچار خواهد بود با دو کنفدراسیون در مبارزه شرکت کند: در حالیکه در پشت یکی توده ها را می توان دید و در پس آن دیگری اشرافیت کارگری و دیوان سالاری قرار دارد.

خصوصیات اپوزیسیون در اتحادیه کارگری

۲۱- اپوزیسیون جدید در درون اتحادیه کارگری علاقمند ورود در مسیری که به سندیکالیزم منتهی می شود نیست اما، در عین حال، از حزب نیز می گسند و این گستی است نه از یک رهبری خاص که از حزب بطور کلی. این عمل آشکارا به معنای آن است که این نوع جبهه گیری از نظر ایدئولوژیک خود را به صورتی قطعی خلع سلاح کرده و به مواضع اتحادیه های صنایع دستی و تجاری باز می گردد.

۲۲- اپوزیسیون در اتحادیه کارگری جلوه های بسیار گوناگونی دارد اما می توان در آن ویژگی های مشترکی را نیز جست که نه تنها آن را به "اپوزیسیون کمونیست چپ" نزدیک نمی سازد بلکه موجب می شود که از آن دور شده و در تخالف با آن قرار گیرد.

در واقع، اپوزیسیون در اتحادیه کارگری علیه اعمال بی مغر و روش های غلط رهبر کمونیستی نیست که مبارزه می کند بلکه این جناح اصولا با نفوذ کمونیزم در درون طبقه کارگر مخالف است.

این جناح علیه ارزیابی چپ افراطی از وضعیات معین و ظرف آهنگ گسترش آنها نمی جنگد بلکه جنگ اش در واقع با نگرش انقلابی در کلیت آن است.

اپوزیسیون اتحادیه کارگری با روش های مضحک موسوم به "آنتی میلیتاریزم" مبارزه نکرده بلکه نوعی جهت گیری مسالمت جویانه را پیشنهاد می کند. به عبارت دیگر، این جناح به طرز آشکار با روحیات اصلاح طلبانه رشد می کند.

۲۳- علیرغم آنچه در آلمان، چکسلواکی، و سایر کشورها رخ داده، فرض اینکه در اردوگاه انقلابی فرانسه نوعی گروه بندی دست راستی پیش نیامده اشتباه فاحشی است. نکته مهم آن است که اپوزیسیون راست، همساز با سنت های جنبش کارگری فرانسه، و با ترک سیاست انقلابی کمونیزم، صاحب ویژگی های اتحادیه کارگری شده و، از این طریق، انحراف ذاتی سیاسی خود را پنهان می دارد. موضع اپوزیسیون چپ در اتحادیه کارگری چیزی نیست جز تجلی اندیشه دست راستی هایی هم چون "براندلر" در آلمان، با پیروان اتحادیه کارگری در چکسلواکی که، پس از انشقاق، آشکارا موضع اصلاح طلب نه بخود گرفته اند، و نظایر آنها.

سیاست حزب کمونیست

۲۴- ممکن است چنین احتجاج شود که نکات بالا در صورتی درست خواهند بود که حزب کمونیست دارای سیاست درستی باشد. اما این احتجاج بی پایه است. مسأله

رابطه بین حزب، که پرولتاریا را آنگونه که باید باشد نمایندگی می کند، با اتحادیه کارگری، که پرولتاریا را آنگونه که هست نمایندگی می نماید، مهمترین مسأله مارکسیزم انقلابی محسوب می شود. پشت پا زدن به تنها پاسخ اصولی ممکن به این سوال، صرفا بدان جهت که حزب کمونیست، تحت تاثیر دلایل عینی و ذهنی مختلفی که ما بارها بدان پرداخته ایم، اکنون در مورد اتحادیه کارگری، همچون در زمینه های دیگر، دارای سیاست غلطی است، حکم خودکشی را دارد. سیاست درست سیاستی است که با سیاست غلط در تخالف قرار می گیرد و در همین راستا است که اکنون "اپوزیسیون چپ" به صورت یک جناح بوجود آمده است. از سوی دیگر، این نکته درست است که اگر تصور شود که حزب کمونیست فرانسه در کلیت خود در وضعیتی اصلاح ناپذیر و نومیدکننده قرار دارد (که ما مطلقا چنین فکر نمی کنیم) آنگاه حزب دیگری باید در برابر آن قد علم کند. اما چنین امری بهرحال مسئله رابطه حزب با طبقه کارگر را سر سوزنی تغییر نمی دهد.

"اپوزیسیون چپ" اعتقاد دارد که نفوذ در اتحادیه کارگری، کمک به آن در جهت یافتن راستای درست عمل، و تلقین شعارهای صحیح به آن، ممکن نیست مگر از طریق حزب کمونیست (و یا جناحی در جنبش) که، علاوه بر دیگر ویژگی هایش، آزمایشگاه مرکزی ایدئولوژیک طبقه کارگر بشمار می رود.

۲۵- وظیفه حزب کمونیست، اگر درست تفهیم شده باشد، تنها نفوذ کردن در اتحادیه ی کارگری، آنگونه که هست، نمی باشد بلکه تکلیف واقعی آن رسوخ در اکثریت طبقه کارگر از طریق اتحادیه ی کارگری است. و این تنها در صورتی ممکن است که روش های متخذ از جانب حزب در رابطه با اتحادیه کارگری با ماهیت و وظایف این اتحادیه همخوانی داشته باشد. درستی مبارزه برای نفوذ حزب در اتحادیه کارگری را توفیق یا عدم توفیق این مبارزه تعیین می کند. هم چنین اینکه آیا از این طریق اتحادیه موفق به افزایش اعضاء خود شده و در برقراری تماس با توده های وسیع توفیق یافته یا نه، از شاخص های اصلی کار بشمار می روند. اما اگر نفوذ

حزب در اتحادیه های کارگری به قیمت کوچکتر شدن و یا تکه تکه شدن آنها تمام شود و یا، برای وصول به هدف های کوتاه مدت حزب، اتحادیه ها به صورت اقمار حزب درآمده و از رشد بسوی تبدیل شدن به سازمان هایی توده ای باز بمانند، آنگاه می توان حکم کرد که رابطه بین حزب و طبقه کارگر رابطه ای نادرست است. جای بحث در باره موجبات چنین وضعیتی اینجا و در مطلب حاضر نیست. ما در این باره بیش از یکبار سخن گفته ایم و هرروز نیز سخن خود را تکرار می کنیم. تغییرپذیری سیاست رسمی حزب کمونیست خود نشانه وجود تمایلات ماجراجویانه به قصد تسلط بر طبقه کارگر در کوتاه ترین زمان ممکن و از طریق عملیات نمایش، ابداعات، و تحریکات مصنوعی و نظایر آن است.

اما راه بیرون شد از این وضعیت آن نیست که اتحادیه کارگری با حزب (و یا جناح آن) به تخالف برخیزد. راه حل را باید در مبارزه ای آشتی ناجویانه برای تغییر سیاست حزب و سیاست اتحادیه در کلیت آن جستجو کرد.

وظیفه چپ کمونیستی

۲۶ - "اپوزیسیون چپ" باید مسایل اتحادیه کارگری را در رابطه قاطع با مسایل مربوط به مبارزه سیاسی پرولتاریا قرار دهد. این جناح باید تحلیلی مشخص از مرحله فعلی گسترش جنبش کارگری فرانسه داشته باشد؛ باید ارزیابی کمی و کیفی جامعی از جنبش اعتصابی و دورنمای آن در رابطه با دورنمای توسعه اقتصادی فرانسه داشته باشد. گفتن ندارد که این ارزیابی باید کلاً اعتقاد به امکان تثبیت سرمایه داری و صلح طلبی آن را در دهه های آینده طرد کند. مبنای این ارزیابی نگریستن به عصر حاضر همچون عصری انقلابی است و خود از این واقعیت سرچشمه می گیرد که اکنون زمان آمادگی پیشآهنگ پرولتاریا برای رویارویی با چرخش های شدیدی است که نه تنها محتمل بلکه گریزناپذیر بشمار می آیند. در برابر احتجاجات به اصطلاح

انقلابی دیوان سالاری سانتریست^۴، و نیز در مقابل آن جنون سیاسی که شرایط را در محاسبات خود دخالت نمی دهد و امروز را با دیروز و فردا در هم می آمیزد، باید موضعی قاطع و آشتی ناپذیر داشت. اما موضع ما، در برابر عوامل دست راستی که به انتقاد پرداخته و خود را در پس این انتقاد پنهان می دارند تا تمایلات خویش را در مارکسیزم انقلابی تزییق کنند، باید صدچندان قاطع تر و مصمم تر باشد.

۲۷- تعریف جدیدی از حد و مرزها؟ احتجاجات تازه؟ انشقاقات جدید؟ این درد روان های نیکخواه اما خسته ای است که می خواهند "پوزیسیون" را به استراحت گاهی بی دغدغه بکشانند. جایی که در آن می توان آسوده از هر وظیفه ای استراحت کرد به آنکه نام انقلابیون "چپ" مخدوش شود. نه! ما به آنان، به آن روان های خسته، چنین می گوئیم: بی شک ما هم سفران یک جاده مشترک نیستیم. حقیقت هرگز حاصل جمع اشتباهات کوچک نبود است. هیچ گاه سازمانی انقلابی از جمع گروهک هایی محافظه کار که در جستجوی تمایز خود از یکدیگرند برنخواسته است. البته دوران ها یی پیش می آید که گرایش انقلابی به اقلیت کوچکی در جنبش کارگری محدود می شود، اما اقتضای این دوران ها بند و بست گروهکها برای پوشاندن گناهانشان نیست. بلکه، درست برعکس، چنین دوران هایی نیازمند مبارزه ای دو چندان آشتی ناپذیر برای آینده ای درست از یکسو، و تربیت کادرها با روحیه راستین مارکسیستی، از سوی دیگر، هستند. پیروزی تنها از این مسیر بدست می آید.

۲۸- تا آنجا که به نویسنده مطلب حاضر مربوط می شود، او باید اقرار کند که به هنگام طرد شدن از اتحاد شوروی، تصورش از گروه "مونات" بیش از حد خوشبینانه و، در نتیجه، غلط بوده است. مؤلف حاضر سال ها از امکان تعقیب

^۴ - تروتسکی در آن زمان خواهان اصلاح احزاب استالینیستی بود آنان را "بورکراتیک سانتریست، ارزیابی می کرد. یعنی گرایش های بورکراتی که بین موضع انقلابی و رفرمیستی در حال نوسان هستند- اما بعدها آنها را ضدانقلابی خواند.

فعالیت های این گروه محروم بود و در قضاوت از خاطرات گذشته مدد می گرفت. اما انحرافات آن گروه خود را نه تنها به طرزی عمیق بلکه بصورتی حادثر از آنچه قابل تصور بود نشان دادند. حوادث ایام اخیر در این نکته جای شبه باقی نگذاشته است که، بدون داشتن مرزبندی روشن و دقیق ایدئولوژیک ی با مشی سندیکالیزم، کار "اپوزیسیون کمونیست" در فرانسه به جایی نخواهد رسید. نظریاتی که ارائه شد واجد نخستین قدم ها در راه اینگونه مرزبندی است و سر آغاز مبارزه با اراجیف انقلابی و به هرگونه فرصت طلبانه "کاشین، مون موسو و شرکاء" محسوب می شود.

لئون تروتسکی

۱۹۲۹

بازنویس: یاشار آذری

° - CACHIN، در جنگ اول جهانی میهن پرستی بود که در سال ۱۹۲۰ به کمونیزم روی آورد. در حزب استالینیستی کمونیست فرانسه نقش ویراستاری نشریه L'HUMANITE به او واگذار شده بود.